

روایهائی که می آیند



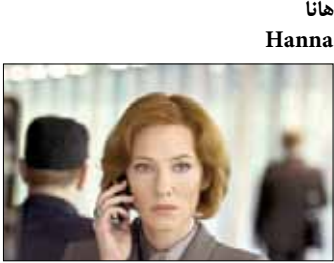
باز گشت به قرن بیستم

■ یک وسترن، یک اکشن دلپره آور و دو کمدی یادآور آثار کلاسیک این ژانر، ترکیب خوبی برای اکران این هفته به نظر می‌رسد اما آنچه در این ستون آمده، همه‌ماجرای اکران هفته نیست و هنوز چند کمدی، درام، موزیکال و مستند دیدنی باقیمانده که باید تادوروز دیگر در همین ستون معرفی شوند.

■ ■ ■



در سال ۱۸۴۵ و در نخستین روزهای افتتاح جاده کالسنکه روسه هزار کیلومتری اورگون، راهنمایی به نام استیون میک (پروس گرینود) به استخدام سه خانواده در می‌آید تا آنان را از کوه‌ها عبور دهد. وقتی راهنما خانوادها را از میانبری پر از تهدیدهای گوناگون می‌گذرانند، گرسنگی، بی‌اعتمادی و کشمکش میان آنها شدت می‌گیرد وورود یک سرخپوست سرگردان به جمع آنها مسایل را پیچیده‌تر می‌کند. این وسترن را کلی ریشارت کارگردانی کرده و جانانان ریمون فیلمنامه‌اش را نوشته است. میشل ویلیامز، ششری هندرسن، زویی کازان و ویل پنن از بازیگران این فیلم هستند که در زمان نمایش ۱۰۴ دقیقه و با درجه‌بندی بی‌جی اکران شده است.



سوارشی رونان (بازیگر «تاون» و «استخوان‌های دوست داشتنی») در فیلم تازه جورایت (کارگردان «تاون») که فیلمنامه‌اش را دیوید فار، ست لاکهد و جو پنهل نوشته‌اند، نقش هانا را دارد، دختر نوجوانی که پدرش (اریک بانا)، مامور سابق سازمان سیا، او را در بیابان‌های فیلاند بزرگ کرده و آموزش داده است تا یک آدمکش حرفه‌ای باشد. پای هانا به دنیای ماموریت‌های پدرش بازمی‌شود و مامور بی‌رحم و مرموزی که نقش او را کیت بلنچت («لیزابت»، «هابل»، بازی می‌کند، در تعقیب اوست. این اکشن دلپره آور محصول مشترک آمریکا، انگلستان و آلمان با زمان نمایش ۱۱۱ دقیقه و درجه‌بندی بی‌جی ۱۲ است و با بودجه ۳۰ میلیون دلار ساخته شده است.



بازسازی فیلم کمدی رمانتیک به همین نام که استیو گوردن در سال ۱۹۸۱ ساخته بود، این بار به کارگردانی جیسن وینر و با بازی راسل برند، هلن میرن، گر تاگروینگ، لوییس گازمن، نیک نولتی و جنیفر گرانر روی پرده رفته است. آرتور جوان مسوولیت ناپذیری است که همیشه به اتکای به ثروت بی‌حد و حصر و دایه زبر و زرنگش از هر دردسری جان به در برده است اما حالا با بزرگ‌ترین مشکل زندگی خود مواجه می‌شود؛ اینکه تن به ازدواجی از پیش تعیین شده دهد که تداوم زندگی پر ریخت و پاش او را تضمین می‌کند یا تنها کسی که واقعاً به او علاقه‌مند است ازدواج کند. فیلمنامه این کمدی ۱۱۰ دقیقه‌ای دارای درجه‌بندی بی‌جی ۱۳ را پیتز بینهام (نویسنده «پورات») نگاشته است.



کل ماجرای این فیلم کمدی در یک شب اتفاق می‌افتد. کارگردان اسم و رسم‌داری به نام هریس چیل (جفری تامپور) بعد از شکست‌های پیاپی فیلم‌هایش در هالیوود، به نیویورک بازمی‌گردد تا کارش را در تئاتر برادوی پی‌گیرد و وقتی با یک بازیگر در دس ساز به نام اسپنسر وست (جس پلمونز) و دوست قدیمی‌اش دیدی (ملیندا مک‌گرو) قرار ملاقاتی می‌گذارد، اوضاع از کنترل خارج می‌شود و شکل دیوانه‌واری به خود می‌گیرد. این کمدی که یادآوری فیلم‌های کلاسیک کمدی اسکروبال مانند «قرن بیستم» هاوارد هاگز است، با فیلمنامه اندرو کول، اندرو دلاپلین و اسکات کاسدین توسط مالکولم موبری کارگردانی شده است.

گفت‌وگو با جورایت درباره فیلم «هانا»

من باموسیقی ازدواج کرده‌ام

شیلا رابرتز / ترجمه: پریا لطیفی‌خواه



جورایت، عناصری از افسانه‌های ترسناک و تیره و تار پریان را در تار و پود اثر دلپره آور تازه‌اش، «هانا» که در لوکیشن‌های اروپا و مراکش فیلمبرداری شده، تنیده است. فیلم ماجراهای دختر نوجوانی را به نمایش می‌گذارد که در اولین مواجهه با جهان خارج باید برای زنده ماندن بجنگد. سوارشی رونان نامزد جایزه اسکار، کیت بلنچت برنده اسکار و اریک بانا بازیگران نقش‌های اصلی این فیلم هستند. رایت در این مصاحبه که در لس آنجلس انجام شده به همکاری‌ش با گروه کمیکال برادرز برای موسیقی متن فیلم، علت تفاوت ضرباهنگ و سرعت «هانا» با فیلم‌های قبلی‌اش و اینکه چگونه از عناصر قصه‌های پریان در ژانر اکشن استفاده کرده‌است می‌پردازد و توضیح می‌دهد که چگونه دیوید لینچ با تصویرسازی جسورانه، نمادگرایی غیرمتعارف و عشق به قصه‌های تیره و تار پریان زندگی حرفه‌ای او را تحت تأثیر قرار داده‌است.

در ذهن داشتید یاد جریان ساختن فیلم پیش‌آمد؟

فکر می‌کنم یکی از کلیدهای ورود به این فیلم برای من همین بود. ساختارش همیشه قرار بود قصه پریان باشد –فرد کمسن و سالی در خانه پدر و مادرش در امنیت زندگی می‌کند، به سفری می‌رود، با شتر روبه‌رو می‌شود و بر آن فاتی می‌آید. راستش را بگویم، این فیلم تیره و تاری است و من تاریکی داستان‌های پریان واقعی را دوست دارم که کاملاً

برخلاف داستان‌های پریان بی‌خاصیت دیزنی است. من در یک تئاتر عروسکی در لندن بزرگ شدم. پدر و مادرم مالک تئاتر عروسکی بودند و «پری دریایی کوچولو» و «راپونزل» را در برنامه نمایش قرار می‌دادند و این داستان‌ها همیشه در زندگی من حضور داشتند. به نظر من این داستان‌ها عمیقاً ریشه در ناخودآگاه ما دارند و من هم می‌خواستم فیلم در سطح ناخودآگاه عمل کند. دوست داشتم که فیلم کاملاً واقعی نباشد اما به مفهوم مدرن، فانتزی هم نباشد. یک نوع عالم رؤیا که مسایل آن تقریباً درست و واقعی باشند. بنابراین فکر کردم که داستان‌های پریان می‌تواند بستر مناسبی برای این کار باشد.

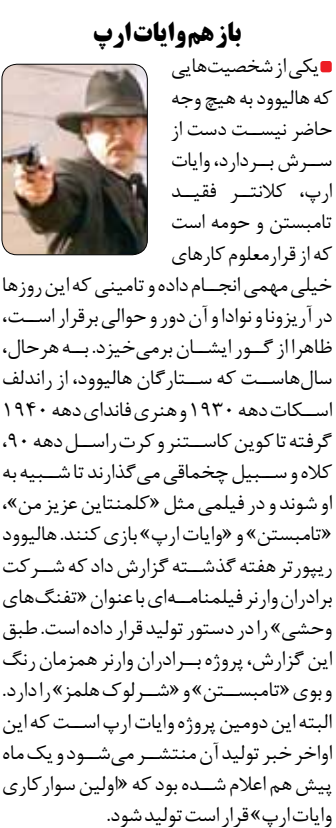
آیا از فیلم‌های اکشن قدیمی هم الهام گرفته‌اید؟ بعضی صحنه‌ها مرابه یاد اکشن‌های بزرگ دهه ۱۹۷۰ می‌اندازد و



به نوعی متفاوت با موسیقی متن فیلم‌های قبلی و احتمالاً بیشتر با کمیکال برادرز کار کردید؟

نه، با داریو (مارینلی) در «فرورو و تعصب»، «تاون» و «تکنواز» همکاری بسیار بسیار نزدیکی داشتم و در «تاون» روش‌هایی مانند ساختن موسیقی متن پیش از فیلمبرداری

تازه‌چه‌خبردکترجون؟



در فیلمنامه «تفنگ‌های وحشی» که ت. س. نولین و جانی وناری نوشته‌اند، ارپ و دوستش داک هالییدی اجیر می‌شوند تا دختر «شاکو» نشسته» رییس قبیله سرخوستان سوارا که یک جادوگر قدرتمند دزدیده است، نجات دهند. هنوز بازیگران این پروژه مشخص نشده‌اند.

دانشگاه هیولاها به تاخیر افتاد

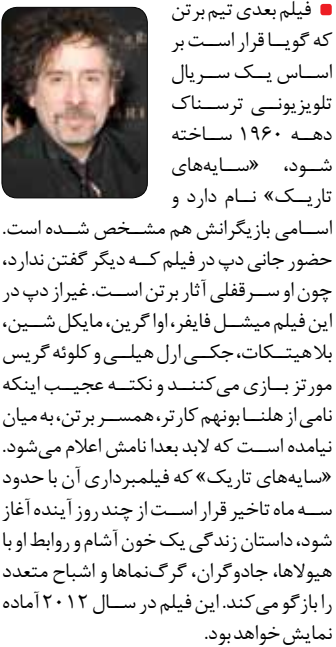


نام دارد، در دست‌اندار افتاده و اینطور که پیداست، اکران آن تا تابستان ۲۰۱۳ به تاخیر افتاده است. داستان «دانشگاه هیولاها» پیش از «شرکت هیولاها» اتفاق می‌افتد، در زمان جوانی مایک و سولوی که از یکدیگر بدشان می‌آمد و بالاخره با هم دوست شدند. دن اسکلتون، هنرمندان بخش داستان پیکسار که پیش از این فقط یک انیمیشن کوتاه را کارگردانی کرده، به عنوان کارگردان این فیلم برگزیده شده است. با این حال، تعدد پروژه‌های شرکت پیکسار که عملاً فهرست اکران تابستان آینده آن با «شجاع» و همین‌طور با «جان کارتر از مریخ» اولین فیلم زنده این استودیو – پر شده، نمایش «دانشگاه هیولاها» را تا ۲۱ ژوئن ۲۰۱۳ به تعویق انداخته است.

مارک والبرگ در فیلمی کمدی



سایه‌های تاریک تیم برتن



را در پیش گرفتیم. قطعه موسیقی نوشتن با ماشین تایپ در «تاون» پیش از فیلمبرداری نوشته و در صحنه‌طوری اجرا شد که سوارشی ضرابهنگ موسیقی را بگیرد و حرکاتش شبیه به راه رفتن رقص‌گونه با موسیقی باشد. در این فیلم هم کار مشابهی را انجام دادیم. آنها دو قطعه را قبل از فیلمبرداری ساختند و ما در زمان فیلمبرداری آنها را پخش کردیم. بسیاری از فیلمسازان فیلمشان را با موسیقی موقتی تدوین می‌کنند و بعد آن را برای آهنگساز می‌فرستند و می‌گویند: «این فیلم تدوین شده است. لطفاً یک موسیقی متن برایش بنویس.» من اصلاً این روش را دوست ندارم. هرگز از موسیقی موقت استفاده نمی‌کنم. سکاس‌ها را به صورت راف‌کات برای ادو تام می‌فرستم و آنها موسیقی را برایشان می‌نویسند و برایم می‌فرستند. من موسیقی آنها را تدوین مجدد می‌کنم. بنابراین آهنگسازان باید بسیار رددبار باشند. آنها موسیقی را

تغییر می‌دهند و برایم می‌فرستند. من تصویر را تدوین مجدد می‌کنم. این فرآیند همکاری و همزیستی بسیار ارگانیک است. بعد، بخش‌هایی از موسیقی را برای تدوینگر جلوه‌های صوتی می‌فرستیم. تدوینگر جلوه‌های صوتی، صداها را برای کمیکال برادرز می‌فرستد و آنها هم از جلوه‌های صوتی در موسیقی‌شان استفاده می‌کنند. پس این کار بسیار جالب و مبنی‌بر همکاری می‌شود.

درباره تأثیر پذیرفتن تان از دیوید لینچ باها گفته‌اید. دلم می‌خواهد توضیح بدهید که آثار او دقیقاً چقدر و چگونه در فیلم شما خود را نشان می‌دهند؟

فکر می‌کنم دیوید لینچ زندگی مرا تغییر داد. وقتی ۱۵ساله بودم، پدر و مادرم تمام تابستان مرا به حال خودم گذاشتند. ما تازه یک دستگاه وی‌اچ‌اس خریده بودیم و من فیلم‌های دیوید لینچ را کشف کردم و این بهترین تابستان زندگی‌م بود. «مخمل آبی» را چند مرتبه پشت‌سرهم، فکر می‌کنم شانزده بار، دیدم و به نظرم بامزه‌ترین فیلمی بود که در تمام عمرم دیدم. بنابراین، لینچ، را باید احساس کرد، چیزی مرموز و عرفانی و فراتر از درک منطقی در آثارش وجود دارد و نوعی نمادگرایی که من واقعا از آن لذت می‌برم، اما این نمادگرایی از نوعی نامتعارف است. چیزهایی نماد چیزهای دیگری می‌شوند که نمی‌توانید کاملاً مطمئن باشید نماد چه هستند. یک نوع شعر خام است. مثل آن است که کسی تمام عمر «کیتز» خوانده باشد و ناگهان «چارلز بوکوفسکی» را کشف کند و فکر کند شاید این هم شعر باشد. شعر می‌تواند از چیزهایی متفاوت سخن به میان آورد. و من درباره سبک کار لینچ فکر می‌کنم عشقی که او به سبک‌های لباس پوشیدن دهه ۱۹۵۰ دارد و تصویرسازی بسیار جسورانه‌اش با عشق ذاتی من به شمال‌های قصه‌های پریان پیوند محکمی دارد. او واقعا در تصویرسازی‌هایش شمایل نگارانه عمل می‌کند و در آثارش هیچ چیز آن‌طور که به نظر می‌رسد، نیست.

منبع: *موزی آن‌لاین*



اولین بار با دوستی واقعی روبه‌رو می‌شود. می‌توان گفت که پرسش اضطراب آور فیلم از زاویه دید سوفی مطرح می‌شود، اینکه سوفی را باید قهرمانی از جنس سفیدبرفی بدنام یا یک ماشین خونستر که برای آدمکشی ساخته شده‌است. است. این یکی از موارد متعددی است که فیلمنامه نویسان، ست لاکهد و دیوید فار آگاهانه از دنیای داستان‌های پریان وام گرفته‌اند، از موارد دیگری می‌توان به نامادری جادوگر صفتی که در وجود ماریسا تجسم یافته اشاره کرد و همچنین پارک تفریحات کابوس‌گونه‌ای در مکانی نامعلوم که نقطه اوج فیلم را رقم می‌زند (طراحی صحنه سارا گرینوود در اینجا با کار عالی متخصصان یافتن لوکیشن در فنلاند، آلمان و مراکش هماهنگ است).

در این فیلم نیز مثل «جادوگر شهر آ» دختر قهرمان داستان در سفرش به شخصیت‌های بازمه‌ای بر می‌خورد که از او حمایت می‌کنند، از جمله به سوفی (جسیکا باردن) دختر بریتانیایی تندزبانی که با خانواده‌اش به تعطیلات رفته است. این میان پرده از یک طرف رگ‌هایی از کمدی وارد فیلم می‌کند و از طرف دیگر جنبه عاطفی تأثیرگذاری دارد چون هانا برای

منبع: *ورایتی*